

سازمان بین‌المللی کار نهادی برای خنثی کردن مبارزات کارگری

مراد شیرین

سفر چند ماه پیش هیئت مشاوره‌ی «سازمان بین‌المللی کار» (ILO «آی. ال. او.») به ایران نقطه‌ی عطفی در تاریخ جنبش کارگری ایران پس از انقلاب نافرجام بیست و چهار سال پیش بود. از یک سو، عده‌ای سفر این هیئت، که از ۲۷ سپتامبر تا سوم اکتبر سال ۲۰۰۲ در ایران بود، را به عنوان قدم مهمی در اعمال سیاست‌های مداخلات جوی خود دیده، و هم در درون رژیم «خانه کارگر»، «کانون عالی شوراهای اسلامی کار»، اعضای مجلس، «صاحبانظران مسایل کارگری» و غیره) و هم در «اپوزیسیون» کارگری خارج از کشور («بنیاد کار» و همقطران)، شروع به ایجاد و تشدید توهّمات در مورد این نهاد کرده‌اند. لذا این نوع تبلیغات رژیم، و پشتیبانی بی‌قید و شرط «اپوزیسیون» کارگری از «آی. ال. او.»، منجر به نگاشتن استمداد نامه‌هایی مانند نامه‌ی دردناک کارگران لوله‌سازی خوزستان (مورخ ۳۰ آبان ۱۳۸۱ که اخیراً در سایتهای متفاوت اینترنت توزیع شد) می‌شود. کارگران لوله‌سازی با استمداد به این نهاد در مورد رژیم «گله» کرده و پس از توضیح اینکه «یک الی دو سال است که حقوق اولیه خود یعنی دستمزد های ماهیانه مان را دریافت ننموده ایم» با احترام بیش از حد تمنی می‌کنند که این نهاد، رژیم را تحت فشار قرار دهد! کارگران لوله‌سازی در اصل قدرت خود را نادیده گرفته و از این نهاد خواهان رسیدگی به مشکلات خود می‌شوند!

بقیه در صفحه ۲

مارکسیزم در مسایل روزمره

پول و سرمایه (۳)

صفحه ۷

سارا قاضی

سر دبیر: م. رازی
زیر نظر هیئت تحریریه

<http://www.kargar.org>

BM Kargar, London WC1N 3XX, UK

سرمقاله

امپراطوری شرّ

انگیزه های حمله نظامی آمریکا به عراق و چشم انداز جنبش کارگری

م. رازی



حمله نظامی دولت بوش به عراق یک هفته است که آغاز شده است. از منظر سران دولت آمریکا این تهاجم «علیه تروریسم» و با هدف «دفاع از حقوق بشر» و «آزادی و دموکراسی» است. ظاهراً قرار است که با این حمله نظامی و «جایگرینی» صدام، «امنیت» و «آرامش» به منطقه خاور میانه و سراسر جهان باز گردد. به ادعای سران دولت آمریکا تهاجم به خاک عراق به منظور «پیش گیری» از تروریسم طراحی شده است.

اما؛ واقعیت ها، خلاف این استدلال ها است. برای درک وضعیت کنونی جهانی و جنگ افروزی هیئت حاکم آمریکا می باید با انگیزه های واقعی هیئت حاکم آغاز کرد.

بقیه در صفحه ۲

امپراطوری شر

بقیه از صفحه ۱

انگیزه های واقعی هیئت حاکم از جنگ افروزی

بدیهی است که یکی از انگیزه های مهم حمله نظامی آمریکا به خاک عراق دسترسی به منابع نفتی این کشور است. شرکت های نظیر اسو، تکزاکو، هالی برتون (که «دیک چینی» معاون رئیس جمهور آمریکا در حدود ۶۰۰ هزار دلار در سال از آن شرکت حقوق می گیرد)؛ و سایر شرکتها نفتی از توفیق این تهاجم نظامی دینفع بوده و درآمد نفتی خود را برای سال های سال افزایش خواهند داد. اما علت اصلی حمله نظامی بر خلاف نظر بسیاری از فعالان ضد جنگ، صرفاً «نفت» نیست. انگیزه اصلی را بایستی در بحران اقتصادی عمیق نظام امپریالیستی آمریکا جستجو کرد. اقتصاد آمریکا از بهار سال ۲۰۰۰ (۱۸ ماه پیش از واقعه ۱۱ سپتامبر)، پس از یک دهه رونق اقتصادی، دچار بحران عمیقی شد. نشانه این بحران اقتصادی در سقوط تدریجی بازار بورس «نسدک» (Nasdaq) که شامل سهام بسیاری از شرکت های تولیدی به ویژه کامپوتری بود، نمایان شد؛ همچنان «داو جونز ایندستریال» (Dow Jones Industrial) زیر ضرب بحران اقتصادی رفت. بازار بورس نسدک تا سال ۲۰۰۱ در حدود ۳ تریلیون دلار از ارزش خود را از دست داد. امروز این رقم به ۴ تریلیون دلار رسیده است. بسیاری از سهام داران، سرمایه های کلان خود را از دست دادند. تولید صنایع بزرگ سیر نزولی را آغاز کرده و بیکاری بی سابقه ای گریبان کارگران و کارکنان کارخانه ها و شرکت ها را گرفت. میزان بیکاری، چند ماه پیش از سپتامبر ۲۰۰۱، از ۳ درصد به ۵ درصد افزایش یافت. تنها در مدت دو سال ریاست جمهوری بوش ۲ میلیون نفر بیکار شدند. این ارقام حداقل در دو دهه گذشته بی سابقه بوده اند.^۱

دوره اخیر، پایان دوره «طلایی» سیاست های «نئولیبرال» جناح محافظه کار، که توسط ریگان آغاز شده و در دوره بوش پدر ادامه یافته و پس از فروپاشی شوروی تحکیم یافته بود، را نشان می دهد. اما با آغاز دوره بحران اقتصادی، تمام نقشه های درازمدت دولت آمریکا به بن بست رسید. در نتیجه، در دوره پیش از واقعه ۱۱ سپتامبر، نظریه پردازان هیئت حاکم آمریکا دست بکار شده تا سیاست های «نئوینی» را برای حل این بحران عمیق اقتصادی ارائه دهند. اما سیاست های طرح شده، چندان نوین نیز نبودند. اینها سیاست هایی بودند که از دو دهه پیش و به ویژه پس از فروپاشی شوروی از سال ۱۹۹۰ در میان هیئت حاکم آمریکا در جریان بوده است. آنچه امروز «دکترین بوش» نام گرفته است؛ ریشه در این نظریات دارد.

جناح «محافظه کاران نوین» یا جناح «شاهین»^۲ که امروز کل مقام های اجرایی هیئت حاکم را در کابینه بوش در دست گرفته، از دهه پیش بر این باور بود که برای جلوگیری از بحران های اقتصادی نظیر ۱۹۳۰ در آمریکا، می بایستی که پس از دوره جنگ سرد و فروپاشی بلوک شرق، به شکل یک سویه (unilateral) به مسایل جهان برخورد کرد. مهره های اصلی

این نظریه افردی مانند پال وافویچ (نظریه پرداز اصلی) - معاون دونالد رامسفیلد؛ ریچارد چینی- معاون رئیس جمهور؛ دونالد رامسفیلد- وزیر دفاع؛ ریچارد پرل- مشاور رئیس جمهور؛ کالین پاول- وزیر امور خارجه؛ هستند. این باند سیاسی در مقابل جناح «کیوتر» که مدافع برخوردی متعادل و چندین سویه (multilateral) به مسایل جهانی بودند، قرار گرفت.

این نظریات توسط این باند از سال ۱۹۹۱ به شکل علنی ارائه داده شد. برای نمونه ریچارد چینی، وزیر دفاع وقت در کابینه بوش پدر، خطاب به کمیسیون دفاع سنا در ۲۱ فوریه ۱۹۹۱ در آستانه حمله نظامی به عراق چنین اظهار داشت:

«این جنگ پیش درآمدی بر نوع منازعاتی است که ما احتمالاً در عصر جدید با آن سروکار خواهیم داشت... غیر از آسیای جنوب غربی، ما در اروپا، آسیا، اقیانوس آرام و آمریکای لاتین و مرکزی نیز منافع عمده ای داریم. ما باید سیاست ها و نیروهای خود را به شکلی سازمان دهیم که قادر باشیم در آینده از بروز چنین خطرات منطقه ای جلوگیری کرده و یا سریعاً آنان را سرکوب کنیم».

گرچه این نظریات در آستانه جنگ فوریه ۱۹۹۱ و دوره شکوفایی اقتصادی آمریکا تعیین کننده نبود؛ اما در اواخر دهه ۱۹۹۰ با آغاز بحران اقتصادی، این نظریات تقویت گشته و در سال ۲۰۰۰ جورج بوش با تقلب انتخاباتی آشکار برای اجرای سیاست های این جناح انتخاب شد. اتفاق ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ در واقع مانند هدیه ای بود که به منظور به اجرا گذاشتن سیاست هایی که بیش یک دهه تدارک دیده شده بود، از آسمان نازل شد. چنانچه بن لادن ۱۱ سپتامبر را سازمان داده باشد؛ بیشترین خدمت را برای اجرای برنامه های این باند، انجام داد.

پس از ۱۱ سپتامبر همان مواضع؛ اکنون به عنوان نظریات رسمی دولت آمریکا در سندی تحت عنوان: «استراتژی امنیت ملی ایالات متحد آمریکا»^۳ به این صورت فرموله شد:

۱- حفظ و تامین هژمونی بلا منازع نظامی آمریکا در جهان به عنوان تنها ابر قدرت نظامی.

۲- آمادگی مطلق دولت آمریکا برای حمله نظامی «پیشگیرانه» علیه هر کشوری و نیروی در جهان که امنیت و منافع ملی آمریکا را به مخاطره می اندازد.

۳- معافیت آمریکایی ها در خارج از آمریکا از هرگونه محکومیت جنایی بین المللی.

تهاجم به خاک افغانستان و پس از آن عراق، آغاز اجرایی این برنامه را در سطح جهانی به نمایش می گذارد.

بودجه نظامی دولت آمریکا در راستای تحکیم این سیاست طرح ریزی شده است. بودجه نظامی آمریکا از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ تا به امروز نزدیک به ۱۶۰ میلیارد دلار افزایش یافته است. با درخواست یک بودجه ۷۵ میلیارد دلاری از کنگره آمریکا در ۲۵ مارس ۲۰۰۳، این رقم به ۳۵۹ میلیارد دلار رسیده است، و به احتمال قوی در هفته های آتی به چند برابر آن خواهد رسید. در عین حال مجتمع های نظامی و شرکت های صنعتی- نظامی نقداً دست به کار شده اند. شرکت هایی نظیر نورت روپ، لاکهید، جنرال دینامیک و بوئینگ، تولیدات نظامی خود را افزایش داده اند.^۴

با آغاز این سیاست ها، اکنون «امپراطوری شر» برای استقرار نظام استثمارگراییه ای در سراسر منطقه و جهان، شکل گرفته

^۱ - این آمار به مراتب بالاتر اینهاست. زیرا آمار رسمی دولت آمریکا بیکاری پنهان را در نظر نمی گیرد.

^۲ - مقالات لوموند دیپلوماتیک <http://ir.mondediplo.com>

^۳ - نیویورک تایمز ۱۰ سپتامبر ۲۰۰۲

^۴ - نیویورک تایمز ۲۲ سپتامبر ۲۰۰۱

دولت آمریکا وعده های بسیاری به رژیم صدام داده بود که پس از جنگ ایران و عراق به آنها عمل نکند. به دنبال ۸ سال جنگ با ایران، بدهی مالی رژیم بعث به کشورهای اروپایی و عربی به بیش از ۸۵ میلیارد دلار رسید. تنها ۳۰ میلیارد دلار بدهی عراق به کویت و امارات متحد عربی و عربستان سعودی بود. قول و قرارهای دولت آمریکا مبنی بر حل مسایل مالی عراق و ایجاد موقعیت ویژه برای صدام در دنیای عرب و غیره هیچکدام برآورده نشد. چند ماه قبل از تهاجم به کویت در ۲۵ ژوئیه ۱۹۹۰ صدام در ملاقات ویژه خود با سفیر آمریکا در بغداد، خانم ایبریل کلیسی، پس از طرح مطالبات و شنیدن پاسخ منفی از سوی آمریکا اعلام کرد که: «حالا این است دستمزد عراق که ثبات منطقه را حفظ کرده و آن را از غرق شدن در موج بی سابقه بنیاد گرایسی نجات داده است؟ شما می گویند که آمریکا از دوستانش حمایت خواهد کرد، این است حمایت شما؟» حتی پیش از حمله نهایی به خاک کویت، صدام چراغ سبزی از «دوستان» آمریکایی خود دریافت کرد.^۶

بدین ترتیب اشغال کویت توسط صدام و حمله نظامی دولت آمریکا در فوریه ۱۹۹۱ آغاز شد و منجر به بیرون راندن صدام از کویت شد. اما در عین حال دولت آمریکا هنوز قصد سرنگونی صدام را نداشت. زیرا بدیل حکومتی و نزدیک تر از صدام به خود را ایجاد نکرده بود. سیاست دولت آمریکا تادیب صدام بود و نه جایگزینی وی. خطر سرنگونی صدام برای دولت آمریکا به مراتب بیشتر از حفظ وی در قدرت بود. زیرا سرنگونی صدام می توانست به حکومت های توده ای (شیعیان در جنوب و کردها در شمال) منجر گردد، که این خود زمینه ساز طغیان های مردمی در سایر نقاط منطقه می شد.

اما، اکنون چه؟ بدیهی است که امروز دولت آمریکا تصمیم بر جایگزینی صدام گرفته است. زیرا از یک سو در دهه پیش سرکشی صدام را نتوانست مهار کند و او را مانند سابق کاملاً تحت کنترل قرار دهد؛ و از سوی دیگر هیئت حاکم آمریکا به سیاست های نوینی برای کنترل منطقه خاور میانه همراه با تقویت اسرائیل^۷ رسیده است. اما؛ «جایگزین» های صدام حسین، مانند «حامد کرزای» در افغانستان، از دست نشاندگان آمریکا برای استثمار کارگران و تحمیل زحمتکشان خواهند بود. ۳۲ نیروی به اصطلاح اپوزیسیون دولت عراق، عمدتاً متشکل از «اتحاد ملی عراق» (اعضای سابق حزب بعث) و «کنگره ملی عراق» (لیبرال های طرفدار جناح شاهین هیئت حاکم آمریکا) چند ماه پیش در «ویلتن پارک» انگلستان، جلسه ای تحت عنوان «جلسه مادر»؛ به بحث و تبادل نظر نشستند. هر یک از این جناح ها حتی با همکاری طالبانی، بارزانی و آیت الله محمد باقر حکیم از «حزب اعلی انقلاب اسلامی» قادر به حل مسئله دموکراسی در عراق نخواهند بود. تاریخ معاصر نشان داده است که هر گونه ماماشات با امپریالیزم آمریکا در منطقه به ضرر زحمتکشان خواهد شد. برای نمونه در همین هفته نخست آغاز جنگ، نشان داده شده است که دولت آمریکا سیاست حذف نیروهای کرد را در پیش گرفته است. از هم اکنون روشن است که پس از صدام؛ حکومت وایسته به آمریکا هیچ امتیازی به کردها و سایر زحمتکشان اعطا نخواهد کرد.

است. امپراطوری ای که برای رفع بحران درونی خود از هیچ سرکوب و ارعابی باز نخواهد ماند - حتی اگر استقرار این سیاست های «شیطانی» به کشتار جمعی مردم بیگناه منطقه منجر گردد.

«جایگزینی» صدام توسط «امپراطوری شر»^۵

بر خلاف نظریه پردازان امپریالیزم آمریکا، غرض از تهاجم نظامی علیه عراق ریشه کن کردن اختناق و ارعاب مردم عراق و آزادسازی ملت کردستان عراق نیست. صدام حسین خود از همدستان و نزدیکان دولت آمریکا بوده و توسط «سیا» بر مصدر قدرت نشست، و موقعیت سیاسی خود را تا کنون حفظ کرده است. در ۲۶ نوامبر ۱۹۸۳ در بحبوحه جنگ ایران و عراق، دونالد رامسفیلد - وزیر دفاع فعلی از طرف رونالد ریگان به دیدار صدام رفت تا او را مجهز به مواد شیمیایی، مواد بیولوژیک و وسایل پدکشی موشک، کند. این مواد در مارس ۱۹۸۸ از سوی ارتش عراق علیه کردها در حلبچه به کار گرفته شد که منجر به مرگ ۷۰۰۰ تن از مردم زحمتکش کرد شد.



علت دشمنی دولت آمریکا با صدام بر اساس تجاوزات غیر انسانی او بر علیه مردم عراق نیست، بلکه تنها متکی بر اختلافات ناشی از مسایل درونی آنها است (مانند اختلافات درونی یک خانواده).

^۵ - در اینجا منظور دولت آمریکا است، و بررسی سایر دولت های امپریالیستی، چه متحدان آمریکا و چه مخالفان جنگ؛ از حوصله این بحث خارج است. اما قابل ذکر است که تمام دولت های امپریالیستی و همچنان «سازمان ملل متحد» خود دست کمی از دولت آمریکا نداشته و در این ویرانی و جنگ افروزی به شکلی سهیم بوده اند. در مقالات بعدی به نقش این دولت ها و یو. ان. پرداخته می شود. برای بحث در مورد رابطه آمریکا و اسرائیل رجوع شود به

<http://www.kargar.org/jahan.htm>

^۶ - برنامه های مستند تلویزیونی کانال ۶ آمریکا (Front Line) - مارس ۲۰۰۳

^۷ - برای بحث مفصل تر در مورد رابطه دول آمریکا و اسرائیل رجوع شود به <http://www.kargar.org/jahan.htm>

مبارزات مستقل مردم علیه ارتجاع در منطقه

بدیهی است که جایگزینی صدام توسط دولت آمریکا (و بریتانیا) به نفع کارگران و زحمتکشان عراق نخواهد بود. تشکیل یک جبهه سوم علیه دخالت نظامی آمریکا و همچنان تداوم برای سرنگونی رژیم بعث، امروز در دستور روز قرار گرفته است. در هفته نخست جنگ دولت آمریکا و متحدانش خوب درک کردند که مردم زحمتکش با آغوش باز از آنها استقبال نمی‌کنند؛ گرچه خود از مخالفان دولت صدام هستند. مردم زحمتکش شیعه نجف به خبرنگاران گفتند که «دیگر اعتمادی به وعده‌های آمریکا ندارند، زیرا بار گذشته آمریکا پشت آنها را خالی کرد». کارگران عراق و زحمتکشان کرد و شیعه جنوب عراق، بیش از یک دهه پیش، با ایجاد کمیته‌های مستقل محلی در شهرهای عماره، زبیر، دیوانیه، کربلا و نجف راه مبارزه با صدام را نشان دادند. در این شهرها کمیته‌های محلی مراکز استخبارات (پلیس مخفی) رژیم صدام را به اشغال خود درآوردند. در شهرهای سلیمانیه و رانیه مردم غیور کرد، مستقل از رهبران سازشکار، به تشکیل شوراهای مسلح (لیبر^۸ نه) دست زده و تمام امور شهرها را در اختیار خود گرفتند. پس از این دوره بود که سازمان‌های سنتی جبهه مؤتلفه (جلال طالبانی و بارزانی و سایرین) به میدان آمده و حرکت‌ها را از مسیر اصلی خارج کردند. تجربه دهه پیش نشان داد که در راستای سرنگونی رژیم صدام توهم داشتن نسبت به دولت آمریکا و متحدانش خطا است.

ایجاد جبهه سوم، همچنان با متحدان بین‌المللی این جبهه گره خورده است. در ماه پیش، بیش از ۱۵ میلیون نفر از مردم جهان مخالفت خود به جنگ را در تظاهرات خیابانی نشان دادند. امروز در اکثر شهرهای آمریکای شمالی، اروپایی، استرالیا و غیره تظاهرات ضد جنگ در جریان است. کارگران بسیاری از کشورهای اروپایی در همبستگی با زحمتکشان عراق دست از کار کشیده‌اند. مردم میلیونی جهان از متحدان کارگران عراق و زحمتکش کرد عراق هستند.

مردم غیور ویتنام پس از بیش از یک دهه جنگ با امپریالیزم آمریکا در ۳۱ آوریل ۱۹۷۵ نشان دادند که «امپراطوری شر» قابل شکست است.

«امپراطوری شر» در اوج قدرت نمایی، گورکنان خود را نیز بوجود می‌آورد. امروز مردم جهان بار دیگر بر سر دو راهی قرار گرفته‌اند: «بربریت» یا «سوسیالیزم». بربریت قرون وسطی چند شرکت بزرگ مالی-صنعتی-نفتی؛ یا سوسیالیزم متکی بر نیازهای آزادی خواهانه میلیون‌ها انسان شریف. سازماندهی مؤثر توده‌های وسیع میلیونی راه به سوسیالیزم را می‌تواند هموار کند. به امید آن روز!

- دستهای امپریالیزم از عراق کوتاه!
- مرگ بر رژیم سرمایه داری عراق!
- زنده باد مبارزات مردم ستم دیده عراق علیه استبداد سرمایه داری!
- زنده باد مبارزات ملیت گرد در راستای تعیین سر نوشت خود تا سر حد جدایی!

هزینه های اشغال عراق و حوادث جانبی آن

این هفته، کاخ سفید از کنگره آمریکا درخواست ۷۵ میلیارد دلار بیشتر جهت هزینه ی جنگ علیه مردم عراق نمود. برای دولتی که سالانه بیشتر از ۲ تریلیون بودجه دارد، ممکن است هزینه ۷۵ میلیارد دلار بسیار کم به نظر برسد؛ ولی دولت بوش برآورد کرده است که برای سال ۲۰۰۳، کسر بودجه ی بالغ بر ۳۰۴ میلیارد دلار خواهد داشت. این مساله به این معنی است که این بدهی، به جمع کل بدهی های گذشته دولت بوش که تا کنون به ۶ تریلیون و ۴۰۰ میلیارد دلار رسیده است، افزوده خواهد شد.

«هیت روابط خارجی آمریکا» در گزارش اخیرش نوشت که این کشور ممکن است تا مدت نامعلوم، ۷۵۰۰۰ نفر از سربازان آمریکایی را در عراق نگاه دارد که هزینه سرویس و نگهداری این ارتش بزرگ سالیانه بالغ بر ۲۰ میلیارد تخمین زده شده است. طولانی تر شدن زمان جنگ باعث بالا رفتن بودجه اختصاص داده شده به آن خواهد بود این مساله می تواند بر روی وضعیت اقتصادی شهروندان کشورهای حامی جنگ تاثیرات منفی جبران ناپذیری را گذارد. شاغلینی که درصد زیادی از حقوق ماهیانه خود را به عنوان مالیات به دولتهای خود پرداخت می کنند، در صورت کسری بودجه دولت شان، شاهد افزایش مالیات بر در آمد خود خواهند بود. حقوق بیکاران، ناتوانان و پناهندگان، سرویس های درمانی همه و همه از طرف دولتهایی که با بحرانهای اقتصادی مواجه شده اند، کاهش خواهد یافت.

دولت بوش بر این باور است که کشور عراق با دارا بودن ذخایر عظیم نفتی قادر است که علاوه بر پرداخت کلیه هزینه های جنگ بعنوان یک بازار با موقعیتهای بسیار نادر اقتصادی به مورد استفاده ی شرکتهای آمریکایی در آید. بوش پیش از انتخابات ریاست جمهوری آمریکا، به کلیه شرکتهای بزرگ حمایت کننده ی کمپین انتخاباتی اش و عده داد که به زودی کمک آنها را جبران خواهد کرد و امروز با تاراج ثروت طبیعی مردم عراق و واگذاری اکثر مناقصه ها به این شرکتهای، این مساله می تواند به تحقق برسد. به طور مثال شرکت بزرگ آمریکایی «کلوک براون بروت» که ریاست آن قبلا در دست «دیک چینی» بود، خارج از هر گونه مناقصه، امتیاز اطفای حریق در حوزه های نفتی عراق را به عهده گرفته است. ارزش این قرارداد بالغ بر یک میلیارد و ۵۰۰ میلیون دلار برآورد شده است. دولت بوش در نظر دارد تمام قراردادهای بزرگ نفتی در عراق را بین شرکتهای این کشور تقسیم و فقط دو قرارداد را به شرکتهای انگلیسی واگذار کند.

در رابطه ی بازسازی عراق که با بمبهای آمریکایی - انگلیسی ویران و باید بوسیله پول مردم عراق مجددا ساخته شود، اکثر پروژه ها مربوطه در اختیار شرکتهای آمریکایی و وابستگان آنها قرار خواهد گرفت. به طور مثال هزینه بازسازی بندر تجاری «ام القصر» به ارزش چهار میلیارد و ۸۰۰ میلیون دلار با شرکت آمریکایی «استودورینگ سرویس» بسته شده است. وحش خونخوار، بر سر پیکره ی در حال احتضار عراق به رقص و پایکوبی پرداخته و هریک به رسم قانون جنگل، قسمتی از این پیکره ی رو به موت را سهم خود می گردانند. در این میان، آن یکی که تومنند تر است سهم بیشتر خواهد برد.

منابع: روزنامه ماسکوسکی کامسامولتس - چاپ مسکو.
روبنز - Could Dwarf War's Price of Iraq Occupation

رنوا راسخ

هشت فروردین هزار و سیصد و هشتاد و دو

سازمان بین‌المللی کار

بقیه از صفحه ۱

دزدی نظام بین‌المللی سرمایه‌داری، وابسته بوده، شکل می‌دهند. در هر کشوری آنان، از طریق قوانینی که کارگران را وادار به قبول نقش واسطه‌ای نمایندگان دولت سرمایه‌داری می‌کند، کوشش به سرکوب اعتصاب‌های کارگری می‌کنند. در همه جا آنان با سرمایه‌داران در مورد معامله‌هایی بحث می‌کنند که به کارگران ماهر، به زیان رشد اتحاد طبقه کارگر، امتیازاتی دهند.^{۱۰} این سند را کمینترن در اوت سال ۱۹۲۰ اتخاذ کرد.

خود بورژوازی نیز پس از پایان «جنگ سرد»، در شرایطی که واضح بود که انقلابات و قیام‌های کارگری برای دوره‌ای فروکش خواهند کرد، حاضر به بیان ماهیت واقعی این نهاد شد. برای مثال، روزنامه‌ی «تایمز مالی»، سخنگوی بورژوازی بریتانیا، در تاریخ ۳۱ ژانویه ۱۹۹۴، زمان هشتاد و پنجمین کنفرانس «آی. ال. او»، در مورد این نهاد چنین نوشت: «این سازمان، در سال ۱۹۱۹ در ضدیت با نیروی جاذبه‌ی اتحاد شوروی جوان [از طریق] بهبود حقوق کارگران [بنا شد]. همچنان کوشش می‌کند تا صدای مشخص و محترمی در جهان بعد از جنگ سرد برای خود پیدا کند.»^{۱۱}

اولین جنگ جهانی امپریالیستی و بحران عمیق سرمایه‌داری جهانی

بحران عمیق سرمایه‌داری جهانی و رقابت هر چه شدیدتر کشورهای امپریالیستی بالاخره منجر به اولین جنگ جهانی امپریالیستی در سال‌های ۱۹۱۸-۱۹۱۴ شد. کشتار و ویرانی عظیم این جنگ که برای دسترسی به سود کلان مستعمرات رقیبان امپریالیست بود، منجر به کشته شدن ۸/۴ میلیون کارگر و زحمتکش شده و ۲۱ میلیون زخمی از خود باقی گذاشت. مخارج این جنگ و ویرانی حاصله از آن بیش از ۲۰۹ میلیارد دلار (در آن زمان!) تخمین زده می‌شود. بدینسان برای پیشبرد و حل رقابت خود بورژوازی کشورهای امپریالیستی جان میلیون‌ها کارگر و محصول کار آنان را بباد داد.

اما بحران و جنگ خود منجر به پیدایش شورش‌ها، قیام‌ها و انقلابات متعددی شدند. جنبش‌های اعتصابی و شورش‌ها در ارتش و نیروی دریایی بسیاری از کشورها صورت گرفت. در سال ۱۹۱۷ در روسیه پرولتاریا برای اولین بار در تاریخ مبارزاتی خود، دولت خود را تشکیل داد و در سال ۱۹۱۸ انقلابات کارگری و تشکیل شوراهای کارگری در آلمان و امپراطوری اتریش-مجارستان نیز صورت گرفتند. سلطنت در آلمان، اتریش-مجارستان و روسیه برانداخته شد. در سال ۱۹۲۰ در ایتالیا کارگران زمین‌ها و کارخانه‌ها را تحت تصرف خود قرار دادند و در فرانسه جنبش وسیع اعتصابی کارگران موجب تضعیف ارتش شد. حتی در بریتانیا، که

رقابت بین کشورهای امپریالیست این نهاد از هم پاشید و بعد از جنگ دوم جهانی «سازمان ملل متحد» آن را جایگزین کرد. لنین در مصاحبه‌ای در سال ۱۹۲۲ در مورد این نهاد چنین گفت: «ما مسلماً بر علیه «اتحادیه ملل» هستیم ... «اتحادیه ملل» حامل بسیاری از مشخصات منشاء خود در جنگ جهانی بوده، آنقدر از نزدیک به «قرارداد ورسای» متوسل بوده و آنچنان از نبود هر نوع شباهتی به ایجاد برابری واقعی حقوق ملیت‌ها تحت تأثیر بوده، [و] فاقد هیچ نوع امکانی واقعی برای همزیستی مسالمت آمیز [بوده] که بیش از منفی ما به «اتحادیه» قابل درک بوده و نیازی به تفسیر بیشتری ندارد.» لنین، کلیات آثار، جلد ۳۳، ص ۳۸۷ (انگلیسی).

^{۱۰} «جنبش اتحادیه‌های صنفی، کمیته‌های کارخانه و بین‌الملل سوم»، در کتاب «تژها، قطعنامه‌ها و بیانیه‌های چهار کنفرانس اول بین‌الملل سوم»، صص ۱۱۳-۱۱۲ (انگلیسی).

اگر محصول زندگی ده یا پانزده سال این «رهبران» در دموکراسی بورژوازی موجود در اروپا (و کاتادا) فراخوانی باشد که از حق بی‌قید و شرط اعتصاب و همچنین آزادی تمامی کارگرانی که زندانیان جنگ طبقاتی بوده، سخنی نمی‌گوید، برای چه چنین فراخوانی انتشار می‌یابد؟ از همان اول روشن بود که این عده یا به ماهیت واقعی این نهاد آشنایی نداشته، یا بدتر از آن، با وجود این دانش، آن را به «فراموشی» سپرده تا کارگران را در مبارزه بر علیه بورژوازی خلع سلاح کنند.

برای توضیح ماهیت «آی. ال. او.» مقاله‌ای که در شماره ۲۵ «دفترهای کارگری سوسیالیستی» (تیر ۱۳۷۳، ژوئیه ۱۹۹۴) در مورد ماهیت «آی. ال. او.» انتشار یافته مجدداً انتشار می‌دهیم. امیدواریم که در مقالاتی دیگر به جوانب دیگر تاریخچه، نحوه کارکرد و «اصول» این نهاد بپردازیم.

* * *

سازمان بین‌المللی کار از همان بدو پیدایش خود نهادی برای تحمیل طبقه کارگر و کانالیزه کردن مبارزات آن در باطنی رفرمیستی و بوروکراتیک بود. تصمیمات آن بر اساس «اصل سه جانبه‌گرایی»، که عمدتاً از طریق کنفرانس‌هایی که رأی بورژوازی همواره سه به یک بر رأی پرولتاریا غلبه می‌کند، گرفته می‌شوند.^{۱۲} اما، با اینکه رهبری بین‌الملل کمونیست (کمینترن) به این مسئله از ابتدا اشاره داشت، به دلیل از بین رفتن بین‌الملل انقلابی «آی. ال. او.» نقش نسبتاً مهمتری در زندگی مبارزاتی طبقه کارگر ایفا کرده است - به خصوص در کشورهایی که جنبش کارگری به دلیل اختناق و سرکوب حقوق بسیار محدود بوده است.

بین‌الملل کمونیست، که در آن اکثر مهمترین، پرنفوذترین و رادیکالترین رهبران طبقه کارگر در سطح جهانی متمرکز شده بودند، منجمله بخش انقلابی آنارکو-سندیکالیست‌ها، به صراحت ماهیت ارتجاعی «آی. ال. او.» را بیان کرد. «در زمان جنگ [جهانی اول] رهبران فرصت‌طلب اتحادیه‌های کارگری به بورژوازی خود خدمت کردند، و حال سعی می‌کنند که بین‌الملل اتحادیه‌های کارگری را دو باره احیاء کنند که بتوانند از آن به عنوان سلاحی برای بورژوازی در مبارزه‌ی رو در رو بر علیه پرولتاریا استفاده کنند. ... آنان «سازمان کار»ی را که به «اتحادیه ملل»^{۱۳}، آن ابزار

^{۱۲} با اینکه «اصل سه جانبه‌گرایی» به دولت بورژوازی حالتی «بی‌طرف» و «میانجی» بین کارگران و کارفرمایان می‌دهد، به نمایندگان آن دو رأی اختصاص داده می‌شود. در چنین چارچوبی، حتی اگر نماینده‌ی کارگران از سوی خود آنان و به دلیل مبارزه و مواضع راسخش برای پیشبرد و تحقق حقوق کل طبقه انتخاب شده باشد، رأی او در مقابل دو رأی دولت و یک رأی بورژوازی بی‌اثر خواهد ماند!

^{۱۳} The League of Nations، نهادی بین‌المللی که بعد از اولین جنگ جهانی امپریالیستی ایجاد شد. با اینکه صرفاً نهاد گردهم‌آیی کشورهای امپریالیست بود (در ابتدا فقط کشورهای پیروز در جنگ) هدف علنی آن همواره «بندست آوری صلح جهانی» عنوان می‌شد. با بالاگیری نوین

اهداف و اصول «سازمان بین‌المللی کار»

پس از دوازده بخش در مورد برنامه‌ریزی غارت آلمان و کاهش و محدود کردن اختیارات آن، در بخش سیزده، رهبران کشورهای «غرب دموکراتیک» - یعنی امپریالیست‌های پیروز - به مسئله «بهبود» وضع طبقه کارگر خود، که پس از سال‌ها تحمل مشکلات اقتصادی و جنگ دیگر در مقابل «اریابان» سرکشی می‌نمود، می‌پردازند. «در صورتی که هدف «اتحادیه ملل» ایجاد صلح همگانی بوده، و چنین صلحی فقط اگر بر اساس عدالت اجتماعی [!] باشد می‌تواند بنا گردد؛ و در صورتی که وجود شرایط کاری که شامل چنان بی‌عدالتی و فقر برای تعداد وسیعی از افراد است و منجر به آشوب عظیمی شود و صلح و آرامش جهان را به خطر اندازد [یعنی اوج‌گیری مبارزه طبقاتی و خطر انقلابات کارگری]؛ بهبود چنین شرایطی فوراً ضروری است. برای مثال، با تنظیم ساعات کار [نه صرفاً از طرف طبقه کارگر، بلکه بر معیارهای دولت بورژوازی و مالکین سرمایه]، منجمده استقرار حداکثر ساعات کار در روز و هفته، تنظیم عرضه‌ی کار [مانند هر کالای دیگری]، جلوگیری از بیکاری [!]، تعیین حقوق کافی برای زندگی [بر حسب محاسبه‌ی تورم از طرف دولت سرمایه‌داری]، حفاظت کارگر از بیماری و صدمه دیدن توسط کارش، حفاظت کودکان، جوانان و زنان، تهیه‌ی مزایای سالمندی و مجروح شدن، حفاظت از منافع کارگران زمانی که در کشور دیگری شاغل می‌باشند، قبول اصول آزادی تشکلات، سازماندهی آموزش شغلی و تکنیکی و دیگر اقدامات»^{۱۳}.

در آخر این بخش این روش‌ها و اصولی که از طریق آنها «اهداف والای» مسبب کشتار میلیون‌ها کارگر تأمین گشت، در نه نکته خلاصه شده‌اند:

اول: «اصل محوری این است که با کارگر نباید به عنوان صرفاً یک کالا و یا جنس تجاری رفتار شود». این با «تنظیم عرضه‌ی کار» فوق کاملاً تناقض دارد، و در عمل در جامعه‌ی سرمایه‌داری نیروی کار کارگر فقط یک کالایی بوده که سرمایه‌دار آن را خریداری می‌کند تا بتواند با آن کالای خود را تولید کند.

دوم: «حقوق آزادی تشکل برای تمامی فعالیت‌های قانونی [یعنی فعالیت‌هایی که ساختار نظام سرمایه‌داری را به خطر نیاندازد] برای کارکنان و کارفرمایان [!؟].»

سوم: «... پرداخت ... حقوقی کافی برای نگاهداشتن سطح زندگی معقول» برای کارگران، بدون اینکه گفته شود که این تولید ارزش اضافه بوده که منجر به کاهش حقوق کارگران و وضع وخیم زندگی آنان می‌شود.

چهارم: «قبول هشت ساعت کار در روز و یا ۴۸ ساعت در هفته به عنوان استاندارد که هدف» «آی. ال. او.» باشد. که هنوز هم در بسیاری از کشورها عملی نشده است!

پنجم: ۲۴ ساعت را به عنوان وقت استراحت هفتگی توصیه می‌کند. ششم: خواهان منع کار کودکان می‌باشد - که البته اگر پدران و مادران کودکان حقوق کافی دریافت کنند دیگر مسئله‌اش منتفی می‌باشد و دلیلی برای سازماندهی کمپینی مشخص، مانند «آینده‌ای

مرکز بین‌المللی ارتجاع بود و مستعمرات آنچنان گسترده‌ای داشت که «آفتاب هیچوقت در امپراطوری آن غروب نمی‌کرد» (!)، شاهد مبارزات کارگری بی‌شماری، به خصوص در اسکاتلند، شد. دستگاه دولتی به تزلزل در آمد و حتی پلیس لندن هم «اعتصاب» کرد! در چنین شرایطی بورژوازی بریتانیا حق رأی همگانی را برای تمامی افراد بالغ - منجمه کارگران و زنان - را برای اولین بار قبول کرد. با اوج‌گیری موج شورش‌ها، قیام‌ها و انقلابات کارگران و تشدید بحران اقتصادی و سیاسی بورژوازی کشورهای امپریالیستی مجبور شد که رقابت خونین خود را به بعد موکول کند و نیروی خود را صرف مبارزه و مهار کردن «دشمن درونی» کند. با تن دادن به یک سلسله اصلاحاتی، همراه با سرکوب‌ها، بورژوازی توانست که جنبش‌های انقلابی و رادیکال را شکست دهد. بدین صورت مبارزه طبقاتی پرولتاریا منجر به آن شد که جنگ جهانی اول تا پیروزی کامل یک طرف، و شکست کامل طرف دیگر، پیش نرفت و به همین دلیل بحران سرمایه‌داری جهانی در دهه‌ی ۳۰ عمیقتر شد و بالاخره منجر به جنگ جهانی امپریالیستی دیگری شد.

یکی از «امتیازات»ی که بورژوازی همراه با سرکوب اعتصابات و جنبش‌های کارگران، و برای مهار کردن مبارزاتشان، به پرولتاریا داد، «سازمان بین‌المللی کار» بود. در سال ۱۹۱۸ «ودرو ویلسون»، رئیس جمهور آمریکا، یک برنامه‌ی چهارده ماده‌ای را به عنوان اساس صلح مطرح کرد، که شامل ایجاد نهادی به عنوان «اتحادیه ملل» بود، و در قرارداد «ورسای» درج شد. این قرارداد که در کاخ «ورسای» در ۲۸ ژوئن ۱۹۱۹ به امضاء رسید، قراردادی بود جهت تثبیت توازن قوای جدید بین کشورهای امپریالیستی؛ و هدف اصلی آن غارت کشورهای شکست خورده بود. آلمان (در قرارداد «ورسای»)، امپراطوری اتریش-مجارستان، ترکیه و بلغارستان (در قراردادهای دیگر) از طرف امپراطوری‌های بریتانیا و فرانسه، مجبور به پرداخت مخارج هنگفتی بابت غرامت جنگ شدند.

قرارداد «ورسای» شامل ۱۵ بخش بوده، که بخش اول آن شامل پیمان ایجاد «اتحادیه ملل» می‌باشد. اکثر بخش‌های دیگر در مورد پرداخت غرامت‌های عظیم، محدودیت تعداد نیروهای نظامی آلمان به سطحی بسیار نازل و غیره هستند. بخش دوم در مورد مرزهای آلمان است، که طبق آن استان‌های «آلساس» و «لورین» به فرانسه برگردانده شد و نواحی دیگری به لهستان تعلق گرفت. «دانتسیگ» (گدانسک فعلی در لهستان) به «شهری آزاد»، یعنی تحت اداره‌ی «اتحادیه ملل»، تبدیل شد. طبق مصوبات این قرارداد ارتش «متفقین» منطقه‌ی «راینلاند» را تسخیر کرد و منطقه‌ی «زار» - با معادن ذغال سنگ و دیگر امکاناتش - برای مدت پانزده سال در اختیار امپریالیست‌های پیروز، البته تحت پوشش «اتحادیه ملل»، گذاشته شد. ناگفته روشن است که طبقه کارگر آلمان (و دیگر کشورهای شکست خورده) مجبور به پرداخت مخارج این «قرارداد صلح» (و امثالش) شد.

در بخش چهارم، با یک قلم، کلیه‌ی مستعمرات آلمان به امپریالیست‌های «متفقین» تحویل داده شدند و سرنوشت میلیون‌ها زحمتکش در آفریقا و جزایر اقیانوس آرام از یک دزد امپریالیست به دسته‌ای دیگر منتقل گشت - البته تحت نام «اداره و رسیدگی» از طرف «اتحادیه ملل».^{۱۱}

^{۱۲} اخیراً «آی. ال. او.» اعلام کرد که تعداد بیکاران در جهان به ۱۸۰ میلیون رسیده! دلیل این که این نهاد نتوانسته که در این مورد کاری انجام دهد به ریشه‌ی مسئله بیکاری - وجود ارتش ذخیره‌ی کار در نظام سرمایه‌داری - بر می‌گردد. نظامی که «آی. ال. او.» خواهان تداوم و تقویتش می‌باشد.

^{۱۳} «قرارداد ورسای»، بخش ۱۳.

^{۱۱} «قرارداد ورسای»، بخش ۴، ماده ۱۱۹ (انگلیسی). متن این قرارداد در سایت اسناد تاریخی <http://www.lib.byu.edu/~rdh/wwi/> موجود می‌باشد.

داشت. مندل میگوید: «لیکن اینها اساساً و همواره برای ارضای نیازهای میزبانی هستند و هدف نهایی آنها مبادله یا ثروت اندوزی نیست.»

با تکامل تدریجی مالکیت خصوصی و با پیشرفت تقسیم کار و پیدایش تولید افزونه ثابت، نیروی کار (نیروی کار جمعی) در واحدهایی که مستقل از یکدیگر کار میکردند، تقسیم گردید. در این مرحله، کار خصوصی برای تولید بر کار جمعی اولیه غلبه یافت. با برکنار رفتن کار جمعی، ارزشهای اخلاقی و روابط بین انسانها نیز تغییر کرد. مالکیت خصوصی تولید و ابزار تولید، باعث دوری افراد جامعه از یکدیگر و از هم پاشیدگی مناسبات بدون واسطه گردید «حالا دیگر افراد و واحدها در حیات اقتصادی دارای روابط مستقیم با یکدیگر نبودند. مناسبات آنان اکنون از طریق واسطه های تبادل محصولات کارشان شکل می گرفت.»

«کالا محصول کار اجتماعی است که مقصود از تولید آن مبادله آن بوسیله تولید کننده است، و نه مصرفش بوسیله تولید کننده و یا جماعتی که تولید کننده عضو آنست. لذا این شرایط اجتماعی اساساً با شرایط اجتماعی ای که در آن کل تولیدات برای مصرف بلاواسطه جماعت تولید کننده است، تفاوت دارد.»^۳

«شکوفایی اصلی این نظام در سده های چهاردهم و شانزدهم در شمال و مرکز ایتالیا و همچنین در شمال و جنوب هلند (و تا حدود کمتری در انگلستان، فرانسه و آلمان غربی) بوقوع پیوست. این شکوفایی نتیجه انحطاط نظام ارباب-رعیتی در این مناطق و همچنین ناشی از این واقعیت بود که صاحبان کالاها که در بازار به داد و ستد اشتغال داشتند، بطور کلی آزاد و از حقوق کمابیش برابری برخوردار بودند.»^۴

قانون ارزش

«قانونی را که حاکم بر مبادله کالاها است و نیز از طریق آن حاکم بر توزیع نیروی کار و تمام نیروهای تولیدی در شاخه های گوناگون فعالیت تولیدی است، "قانون ارزش" می نامیم.»^۵ مثال: «کالاها بر حسب مقدار کاری که برای تولید آنها لازم است مبادله میشوند. محصول کار روزانه یک کشاورز با محصول کار روزانه یک بافنده مبادله میشود. دقیقاً در بدو پیدایش تولید خرده کالائی، زمانیکه تقسیم کار ما بین صنعت گران و روستائیان هنوز بسیار ناقص است، و زمانی که هنوز بسیاری از فعالیت های پیشه وری در مزارع انجام میگردد است که بوضوح آشکار می شود که مبادله فقط بر پایه ی چنین برابری می تواند استوار باشد. در غیر اینصورت این و یا آن فعالیت تولیدی که هنگام مبادله با معادلی نازل تر از میزان واقعی خود روبرو میشد فوراً مطرود میگردد. بدین ترتیب در آن بخش کمیابی پدیدار می گردید. این کمیابی موجب بالا رفتن قیمت می شد، و بنابراین معادلی که تولید کننده مذکور دریافت میکرد نیز افزایش می یافت. در نتیجه فعالیت های تولیدی در بین بخش های مختلف تولیدی تغییر جهت داده، قانون برابری دوباره برقرار می گردید. در ازای مقدار کار انجام شده، مقدار مساوی ارزش مبادله می شد.»^۶

قانون ارزش باید در عین حال بر طبق معیارهایی عمل کند که برای همه یکسان باشد. ۷ در نتیجه برابری روزهای کار در قانون ارزش مساوی است با تولید متوسط اجتماعی کار. این حالت در جوامع پیشا سرمایه داری کارایی داشت، بخصوص که در آن دوران پیشرفت تکنیک در زمینه های مختلف تولید بسیار کند انجام میشد. پس در آن زمان ارزش کالا بر اساس مقدار کار اجتماعی لازم برای تولیدش مشخص میگردد.^۸

بدون کار کودکان»، که «آی. ال. او.» در ژوئن سال ۲۰۰۲ برگزار کرد، وجود نخواهد داشت!

هفتم: «اصل اینکه مردان و زنان باید حقوق مساوی برای کار مساوی دریافت کنند» را توصیه می کند. که هنوز حتی در اکثر کشورهای پیشرفته نیز عملی نشده است.

هشتم: شرایط مساوی و برابر برای کارگران خارجی را مطرح می کند - که هر کارگر مکزیک در آمریکا، یا ترک در آلمان، یا افغانی در ایران، و یا ایرانی در ژاپن می تواند بر آن قضاوت کند. نهم: نظامی برای بازرسی و به اجرا گذاشتن قوانین حفاظت کارگران را عنوان می کند.^۹

با در نظر گرفتن اینکه «آی. ال. او.» بیش از نود و سه سال وقت داشته که این خواست های محدود و محافظه کارانه را عملی کند، بی فایده ای آن برای همه - به غیر از آنان که خواهان تداوم بردگی مزدی طبقه کارگر بوده - آشکار می باشد. افشای ماهیت مماشات جوی «آی. ال. او.» امروز در دستور کار فعالان جنبش کارگری ایران، فرای اینکه در حال حاضر در کدام کشور زندگی می کنند، قرار گرفته است. نامه ها و فراخوان هایی که مخاطب آنها «آی. ال. او.» باشد، می بایست حقوق و خواست های به حق کارگران را به گونه ای عنوان کنند که حلقه ی بعدی مبارزه را به توده ی طبقه کارگر نشان دهند - فرای اینکه «آی. ال. او.» در آن مورد چه اقدامی انجام دهد (یا، به احتمال زیاد، ندهد). قدرت طبقه کارگر در اتحاد آن در قشون های متمرکز و سازمان یافته ی جنگ طبقاتی نهفته است - نه در نامه هایی که از نیروی دیگری التماس و تمنی می کنند!

۱ اسفند ۱۳۸۱ - ۲۰ فوریه ۲۰۰۳

پول و سرمایه

و تأثیر آن در ساختار اجتماعات بشری از دیرباز تا کنون (۳)

آنچه که در این بخش اهمیت دارد، درک این واقعیت است که نظام سرمایه داری به شکلی که ما امروز میشناسیم، شکلی نیست که از ابتدا، یعنی از زمان فروپاشی نظام فئودالی و روی کار آمدن نظام سرمایه داری وجود داشته است، بلکه پروسه ای بوده که در چهارچوب خود رشد کرده و مراحل ارتقاء لازم را برای رسیدن به شکل عالی فعلی، یعنی مرحله گلوبالیزاسیون گذرانده است.

تولید کالا برای مبادله، از دیرباز در جوامع بشری معمول بود. مندل در کتاب «القبای مارکسیزم» خود میگوید که اینگونه تولید به ده تا دوازده هزار سال پیش برمیگردد، ولی دوران شکوفایی آن در پی انحطاط نظام ارباب - رعیتی آغاز شد. ۱ این تولید که به «تولید خرده کالایی» معروف است در آن زمان با آزادی صاحبان کالا در کار تجارت، شرایطی را بوجود آورد که به «اقتصاد بازار» معروف است. یعنی علیرغم تقسیم کار موجود و نقش دولتهای حاکم در قوانین و مقررات، این روابط در بازار میتوانست همواره وجود داشته باشد. در دوران «تولید خرده کالایی» هیچگونه فشاری جهت ثروت اندوزی خصوصی بر فعالیت اقتصادی اعمال نمیگردید. ۲ تأثیر این وضعیت اقتصادی برای جامعه آن دوران، فرهنگ خود را بهمراه آورد و مسائلی که پیش میامد، جنبه اتفاقی و خارج از کنترل بشر را داشت. خرافات، جادو، بخت و اقبال حتی بر مسائل اقتصادی و روند تولید نقش تعیین کننده

^{۱۴} همانجا، ماده ۴۲۷.

پول و سرمایه

در دوران تولید خرده کالایی، هر کس محصول خود را در بازار برای مبادله با محصولات دیگر که خود تولید نمی‌کند، می‌آورد. اما در نهایت این روش مشکلات خود را داشت و تدریجاً نیاز به یک وسیله برای مبادله احساس می‌شد. این وسیله «پول» بود. پول پدیده جدیدی در حیات اجتماعی انسان شد. پدیده‌ای که تا به امروز، تعیین‌کننده موقعیت اجتماعی افراد جامعه شده است؛ پدیده‌ای که باعث شد تا نظم طبیعی زندگی بشر بطور کلی زیر و رو شود. در این زمان «یک طبقه اجتماعی جدید یعنی صاحبان پول، مستقل و در تضاد با صاحبان کالاهای ساده پدیدار می‌شود. اینان همان رباخواران و یا تاجران خیره در تجارت بین المللی هستند.»^۹

تفاوت بین یک صاحب پول (دلال، رباخوار، بانک) با آن صنعتگر یا آن روستایی در اینست که صاحب پول، کالا را می‌خرد برای فروش، در حالیکه صنعتگر یا کشاورز می‌فروشد برای خریدن مایحتاجی که ندارد. صاحب پول در صورتی می‌خرد که بداند کالا را می‌تواند گرانتر بفروشد. پس هدف او از خرید ارزش افزوده ثروت اندوختن است، نه رفع نیازهایش.

سرمایه اولیه یا پول، به صاحب سرمایه این امکان را می‌داد که خود را صاحب ارزش افزوده اجتماعی که بوسیله دیگران تولید شده بود، نماید.

آغاز دوران سرمایه داری

صرف داشتن سرمایه، آغاز دوران نظام سرمایه داری نبود. همانطور که در بالا آمد تاجران و دلالها در دوران پیشا سرمایه داری نیز وجود داشتند. این سرمایه اما براحتی مورد مخاطره قرار می‌گرفت و از دست دادنش آسان بود. «برای مثال تپلارها در فرانسه را در سده چهاردهم می‌توان نام برد. بانکداران ایتالیایی که در سده چهاردهم هزینه جنگهای شاهان انگلیس را تأمین می‌کردند، بخاطر آنکه این پادشاهان دیون خود را نپرداختند سرمایه‌های خود را از دست دادند.»^{۱۰}

سرمایه داری از آن زمان آغاز شد که صاحب سرمایه، صاحب وسایل تولید هم شد. در این مرحله، تولید کالا هم از آن شکل تولید اجتماعی اولیه خارج شده و روند تولید سرمایه داری را بخود گرفت. سرمایه دار در این زمان، صاحب وسایل تولید شده و کارگر استخدام می‌کرد و تولیدات خود را نظم و سازمان می‌داد. این دیگر تولید اجتماعی نبود که «ارزش افزوده» را بوجود می‌آورد. بلکه ارزش افزوده در روند تولید بوجود می‌آمد. در این مرحله ارزش افزوده تنها از طریق تصاحب درآمد دیگران میسر است. اما در آن زمان تنها بخشی از ارزش افزوده از طریق کشاورزی یا صنایع تأمین می‌شد، بخش عمده این ارزش افزوده در نتیجه «خدعه و چپاول ... دزدی دریایی، غارتگری و تجارت برده در تحصیل ثروت اولیه ی تاجران عرب، ایتالیایی، فرانسوی، فلاندری، آلمانی و انگلیسی»^{۱۱} بدست آمد. به عبارت دیگر سرمایه از طریق انتقال ثروت و تجمع ثروت اجتماعی در دست عده ای کسب گردید.

ارزش افزوده در نظام سرمایه داری چگونه بوجود می‌آید؟

ارزش کالای تولید شده بوسیله کارگران یک کارخانه میباید برابر باشد با ساعاتی که کارگران برای تولید آن صرف کرده اند. لذا اگر تولید یک کالا بوسیله یک کارگر حدود ۳ یا ۴ ساعت طول بکشد. کار کارگر برای آن روز پایان نمی‌یابد، بلکه او همواره ادامه داده و ۸ ساعت یا بیشتر هم کار می‌کند. در حالیکه دستمزدی که برای تمام این ساعات به او داده می‌شود برابر است با ارزش همان اولین کالایی که تولید کرده بود. استفاده کالاهای

بعدی دیگر به کارگر نمی‌رسد، بلکه مستقیماً به جیب صاحب کار می‌رود.

سود صاحب کار بر اساس جمع کل مخارج، منهای مبلغ فروش تعیین می‌گردد. مخارج، نظیر مخارج تهیه وسایل تولید و مواد اولیه، مقدارهای ثابتی هستند که از جیب سرمایه دار می‌رود. میزان دستمزد و آن تولید اضافه است که در قبال فروش سود آور است. یعنی هر چه میزان دستمزد پایین تر باشد، هزینه تولید اولین کالا پایین تر می‌آید و هرچه ساعات کار کارگر بیشتر باشد، میزان کالای مجانی برای صاحب کار بیشتر می‌شود. در بازار اما قیمت فروش تمام این کالاها بر اساس هزینه تولید اولین کالا بعلاوه درصد سود تعیین می‌گردد. در نتیجه صاحب کار از کالای اولی سود می‌برد، در حالیکه قیمت فروش بقیه کالاهای او صرفاً به سود تبدیل می‌شود. ارزش افزوده در نظام سرمایه داری از این طریق کسب می‌گردد.

این شیوه تولید سرمایه داری ناشی از سه تحول بنیادی در وضع اقتصادی و روابط اجتماعی انسانها شد:

« الف- جدائی تولید کنندگان از وسایل تولید و وسایل امرار معاش خود. این جدائی در کشاورزی از طریق اخراج دهقانان کوچک از زمین‌هایی که در اختیار تیول داران بود و تبدیل این زمینها به مراتع انجام پذیرفت. و در بین صنعتگران با تلاشی تعاونی‌های سده‌های میانی، و از طریق تصاحب زمینهای بکر کشورهای خارجی، و تصاحب خصوصی زمین‌های اشتراکی در روستاها و غیره.

ب- شکل بندی یک طبقه اجتماعی که مالکیت بر وسایل تولید را به انحصار خود در آورد: یعنی بورژوازی جدید. پیدایش این طبقه قبل از هر چیز مستلزم انباشت سرمایه در شکل پولی آن است و نیز بعد تحول وسایل تولید که قیمت آنها را چنان بالا برد که فقط کسانیکه مبالغ قابل ملاحظه‌ای از سرمایه- پول در اختیار دارند می‌تواند به این وسایل دست یابند. انقلاب صنعتی در سده هیجدهم که تولید آبی را بر پایه ی مکانیکی کردن صنعت قرار داد، تحول مذکور را به نحوی قطعی به انجام رسانید.

ج- تبدیل نیروی کار به کالا: این دگرگونی نتیجه ظهور طبقه‌ای است که به جز نیروی کارش چیز دیگری در مالکیت خود ندارد، و مجبور است که برای ادامه زندگی خود نیروی کارش را به صاحبان وسایل تولید بفروشد.

عریضه‌ای که در اواخر سده شانزدهم در لیدن (در هلند) به تحریر در آمد شرح گویایی از پرولتاریای جدید است: "مردمی تهیدست و محتاج که تعداد کثیری از آنان سختی بار معیشت زن و فرزندان را نیز به دوش میکشند، و جز آنچه از طریق کار دست‌ها عایدشان می‌شود، دارائی دیگری ندارند." ۱۲

۱ - فصل چهارم، بخش دوم «تولید خرده کالایی»

۲ - فصل چهارم، بخش یکم «تولید برای رفع نیاز و تولید برای مبادله»

۳ - همانجا

۴ - فصل چهارم، بخش دوم «تولید خرده کالایی»

۵ - فصل چهارم، بخش سوم «قانون ارزش»

۶ - همانجا

۷ - همانجا

۸ - همانجا

۹ - فصل چهارم، بخش چهارم «ظهور سرمایه»

۱۰ - فصل چهارم، بخش پنجم «از سرمایه تا سرمایه داری»

۱۱ - فصل چهارم، بخش ششم «ارزش افزوده چیست؟»

۱۲ - فصل چهارم، بخش هفتم «شرایط پیدایش سرمایه داری نوین»